فهرست

[مقدمه 2](#_Toc55230381)

[لزوم خروج از معنای حقیقی 3](#_Toc55230382)

[معانی مجازی و کنایی سؤال 3](#_Toc55230383)

[خلاصه مباحث 4](#_Toc55230384)

[بررسی معنای سؤال از لحاظ ادله عقلی و شرعی 5](#_Toc55230385)

[مقصود از آیه «لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ» 5](#_Toc55230386)

[حمل آیه بر استعمال لفظ در اکثر از معنا 5](#_Toc55230387)

[راه سوم 6](#_Toc55230388)

[دلایل نفی حجیت تنقیح مناط 7](#_Toc55230389)

[نکته عام و کلی 8](#_Toc55230390)

[مبنای گفتار اخباری‌ها 9](#_Toc55230391)

[بحث حجیت قطع 11](#_Toc55230392)

بسم الله الرحمن الرحیم

**اصول/ تعدیه حکم**

# مقدمه

بحث تنقیح مناط به اینجا رسید که کسانی از جمله اخباری‌ها تنقیح مناط را قبول ندارند و برای نفی آن ممکن است به ادله و شواهدی تمسک کنند که یکی از آن‌ها آیه شریفه سوره انبیاء بود که **﴿لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ﴾**[[1]](#footnote-1) سیر مدلول و تفسیر آیه را دیروز ملاحظه کردید

آنچه را که در آیه ملاحظه کردید این بود که **﴿لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ﴾** ممکن است حمل شود بر این که سؤال نکن، یا سؤال نکنید یا سؤال نمی‌شود به خاطر اینکه در جایی که سؤال به معنای تردید در کار خدا باشد.

چون گاهی سؤال از موضع تردید است نه اینکه می‌خواهد فقط بفهمد اعتماد ندارد و تردید و شک دارد یا سؤال از باب این است که تصور می‌کند کار خدا مثل بقیه است و می‌خواهد سودی ببرد و آیه می‌فرماید چنین سؤالی درست نیست و در باب خدا مطرح نیست یا سؤال از این باب مواخذه است که سؤال را روی مواخذه و مسئول بودن می‌برد یعنی مورد مواخذه و عقاب قرار می‌گیرد و چیزهایی از این قبیل یا اینکه عدم سؤال از خدا مربوط به آن شرایطی است که قدرت او یک ظهور و بروزی دارد که امکان ندارد کسی قد عَلَم کند و اظهار وجودی بکند که در دنیا حقیقت این است و این‌ها توجه ندارد و در قیامت تجلی می‌کند که کسی را یارای عرض اندام در برابر قدرت خدا نیست **﴿لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ﴾** یعنی کسی نمی‌تواند عرض اندام بکند این در شرایط خاص است ولی در حال عادی عرض اندام می‌کند و افراد مرتکب این امر می‌شوند.

و احتمال دیگری که از روایات بیشتر استفاده می‌شود که **﴿لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ﴾** کنایه از این است که یا حکایت می‌کند از اینکه لازم نیست خدا جواب شما را بدهد.

**﴿لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ﴾** گاهی این‌جوری به کار می‌رود شما سؤال بکن ولی برای خدا الزامی وجود ندارد که پاسخ بدهد، لا یجب علیه البیان یا به‌عبارت‌دیگر یک اسرار و حکمت‌های نهان و خفی ای وجود دارد که نمی‌شود آن را بیان کرد نمی‌تواند آن را بفهمد.

**﴿لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ﴾** کنایه از این است که شما می‌توانید طرح سؤال کنید ولی بر خدا تبیین و پاسخ لازم نیست، حالا این لازم نبودن از باب مصلحتی است که آن را نگوید مثل اخفای قیامت یا اینکه امکان فهم نیست و طرف نمی‌تواند بفهمد.

به خاطر یکی از این دو تا است یا مصلحت نیست یا امکان فهم برای سائل وجود ندارد یا بالاتر گاهی شاید مفسده باشد به‌هرحال لازم نیست جواب بدهد از جهت اینکه در پاسخ مفسده است یا مصلحت نیست یا اینکه قابل فهم برای طرف نیست از این جهت برای او لازم نیست جواب بدهد.

این هم احتمال دیگری است که این را در روایات هم می‌توانیم ببینیم در قصه اینکه چرا امامت را در ذریه امام حسین علیه‌السلام قرار داد نه در ذریه امام حسن علیه‌السلام در ذیل این روایت آمده که **﴿لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ﴾** علت این است که دانستن این موضوع یا فایده‌ای نداشت یا اگر نکته‌ای هم باشد قابل فهم برای طرف نبوده است لذا فرموده است **﴿لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ﴾** این نمونه‌هایی در روایات هست.

سؤال: اینجا خلاف ظاهر نیست که ما سؤال را به جواب حمل کنیم؟

جواب: بله خلاف ظاهر است.

# لزوم خروج از معنای حقیقی

الآن از لحاظ اصولی این طور است که **﴿لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ﴾** لخت و عریان و بدون هیچ تمهل و تجوزی، چه به نحو اخبار و چه به نحو انشاء شاید قابل قبول نباشد که بگوییم لاٰ يُسْئَلُ عَن الله عَمّٰا يَفْعَلُ تکویناً از خدا سؤال نمی‌شود یا اینکه تشریعاً سؤال از خدا جایز نیست. این به این لخت و عریانی معنای حقیقی با آن ظواهر اولیه که ظاهر اولیه این است که سؤال معنای حقیقی‌اش این است و باید به معنای حقیقی حمل شود و این اطلاق دارد و اصالة الاطلاق دارد با حفظ این اصالة الحقیقه و اصالة الاطلاق نمی‌شود این را پذیرفت لذا از معنای حقیقی باید خارج بشویم.

# معانی مجازی و کنایی سؤال

بعد که سراغ مجازات و کنایات می‌رویم این چند معنا ردیف جلوی ما هست. این چند معنا طبق آن بحث که اینجا انجام شد این‌ها شد که ...

1- سؤالی که ناشی از شک و تردید در درستی کار خدا باشد این درست نیست، آدم سؤال بکند از خدا و با خدا حرف بزند و از او بپرسد عین اینکه از کسی سؤال می‌کند درستکار است یا درستکار نیست این سؤال غلط است.

2- سؤال از مصلحت زائده بر فعل، این درست نیست

3- سؤال از مصلحت عائده به فاعل، یک سودی که عائد او بشود این هم درست نیست

4- سؤالی که انتظار داشته باشد که حتماً باید خدا جواب بدهد طلبکارانه باشد و متوقع باشد که حتماً باید جواب بدهد. این هم درست نیست.

5- سؤالی بکند که غیر تأدبی باشد سؤال تحکمی و خارج از آدابی که باید در رابطه با خدا باید به کار ببرد در هیچ یک از آن چهارتا نیست ولی متحکمانه حرف می‌زند و آداب لازم عبودیت در مقام تخاطب با خدا و گفتگوی با خدا را به کار نبرد.

6- اینکه این عدم سؤال در واقع سؤالی که آمیخته با معاقبه و مواخذه باشد یعنی اینکه بخواهد مواخذه و عقاب بکند.

7- عدم سؤال یعنی عدم سؤال در قیامت به خاطر قهر مطلق خدا و قاهریت مطلق خداوند باشد.

یکی از این هفت معنا را باید اینجا گفت. این‌ها همه اش غیر از آن معنای حقیقیه است. همه این هفت معنا درست است حکم شرعی دارد نفس سؤال اشکال شرعی ندارد به خاطر آن ضمائم است بعضی ترکیب اتحادی دارد بعضی ترکیب انضمامی دارد لذا سؤالی که این –غیر از آخری که قیامت است و قدرت نیست و باید تکوینی باشد- در بقیه تشریعی هم می‌شود گفت سؤال جایز نیست. یا اینکه خود سؤال به شکل ترکیب اتحادی جایز نیست یا اینکه سؤالی که همراه با یک نکته دیگری است که تصور و طرح آن در ارتباط با خدا جایز نیست

# خلاصه مباحث

لذا این هفت معنا معقول و جدا جدا درست است اگر آیه هم نبود منطق عقلی می‌گوید این است. پس تا اینجا این مسیری را که طی کردیم باز تکرار می‌کنم.

یکی آن معنای حقیقی که با اصالة الحقیقه و اصالة الاطلاق بگوییم این آیه این‌جوری است، نه این آیه یک جایی از اصالة الحقیقه و اصالة الاطلاق باید دست برداشت. دست که برداریم حداقل هفت معنا متصور است که به شکل شش تا هم اخباری درست است و هم انشائی. آن هفتمی اخباری است. این هفت معنا که به نحو اخباری و انشائی متصور است بعد از رفع ید از آن معنای حقیقی و اطلاق یکی از این هفت تا به نحو مانعة الخلو باید باشد.

# بررسی معنای سؤال از لحاظ ادله عقلی و شرعی

مطلب بعدی این است که این هفت معنا از لحاظ ادله عقلی و شرعی هفت معنای درست است و این‌ها جدا و جدا هر کدام ادله عقلی دارد که با ادله شرعی می‌شود آنجا حکمی را از آن استفاده کرد.

بله معنای هشتم که کسی بگوید **﴿لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ﴾** را حرف اشاعره بزند که اصلاً در کار خدا حکمت و مصلحت نیست جز همان که خودش انجام می‌دهد این هم بر اساس ادله عقلی می‌گوییم درست نیست. این هفت تا را می‌گوییم درست است.

# مقصود از آیه «لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ»

این هم مطلب سوم این است که در آیه شریفه یکی از این دو راه در پیش روی ماست. یکی اینکه کسی بگوید ما نمی‌توانیم یکی از این معانی را تعیین بکنیم و لذا آیه اجمال دارد ضمن اینکه همه معانی درست است ولی آیه اجمال دارد. این یک راه است.

یک راه دوم این است که بعض معانی را با یک قرینه‌ای تعیین بکند آن که بعضی از این معانی می‌شود با قرینه تعیین بشود اینجا طبعاً اختلاف‌نظر وجود دارد مثلاً اگر کسی تفسیر روایی بکند آن معنای ششم را که لازم نیست در خدا جواب دادن با بعضی از روایات سازگار است خدا لازم نیست جواب بدهد.

یا آنکه کنایه از مواخذه باشد با بعض از آیات قابل تأیید است این هم راه دوم است که کسی بگوید با قرائن قرانی یا روایی می‌شود اثبات کرد و ترجیح داد.

# حمل آیه بر استعمال لفظ در اکثر از معنا

راه سوم اصولی این است که کسی تقریری به کار بیاورد که بگوید همه این‌ها مقصود است **﴿لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ﴾** که می‌گوید همه این هفت معنا مقصود است و تقریری که برای این مسیر سوم که جمع این مَجازات به کار بگیرد این‌هاست؛

یکی اینکه بگوید ما برای هر کدام از این‌ها قرینه‌ای داریم و خود قرائن می‌گوید استعمال لفظ در اکثر معنا به نحو معانی متعدده مجازی است می‌گوید **﴿لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ﴾** که معنای مواخذه باشد با آن آیه سازگار است **﴿لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ﴾** به معنای این باشد که شما انتظار نداشته باش و لازم نیست خدا همه چیز را جواب بدهد این با بعضی روایات معتبر سازگار است و همین‌طور. حداقل دو سه تا از این‌ها شواهد روشن دارد که اگر این‌ها را کنار هم بگذاریم باید بگوییم آیه را باید حمل کنیم در استعمال لفظ در اکثر از معنا، استعمال لفظ در اکثر از معنا گاهی معانی حقیقی است و گاهی معانی مجازی است و گاهی جمع حقیقت و مجاز است. اینجا معانی مجازی است حداقل دو سه تا شواهد روایی دارد.

آن که تردید در صحت کار خدا نکن َ «لِأَنَّهُ لَا يَفْعَلُ إِلَّا مَا كَانَ حِكْمَةً وَ صَوَاباً»[[2]](#footnote-2) معنا ندارد که در کار خدا خطایی باشد می‌خواهیم آن روایات را که در کنار هم بگذاریم می‌گوید اینجا استعمال لفظ در اکثر از معنا شده است و ما هم استعمال لفظ در اکثر از معنا را عقلا و منطقاً جایز می‌دانیم در قرآن آن را با قرینه می‌گوییم بیشتر هم هست ظرفیت دلالت قرآن بالاتر از روایات است و با قرائن استعمال لفظ در اکثر از معنا را در قرآن می‌شود پذیرفت این راه دوم است که بگوییم با قرائن استعمال لفظ در اکثر از معنا داریم.

# راه سوم

شاید بشود مطرح کرد این است که بگوییم لفظ در معنای مجازی به کار نرفته است بلکه **﴿لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ﴾** همان معنای حقیقی‌اش را دارد و در همان معنای حقیقی به کار رفته است منتها داعی حقیقی در اینجا نیست آن دواعی متعدده است که می‌شود اینجا با قرائن پذیرفت به‌عبارت‌دیگر نگوییم لفظ از معنای حقیقی منسلخ شده در معنای مجازی به کار رفته است و تعدد مجازات بشود؛ بلکه بگوییم لفظ در معنای حقیقی به کار رفته است منتها با تعدد دواعی. –یادتان هست در کفایه بود می‌گوید امر حتی در جایی که برای امتحان یا برای تعجیز به کار می‌رود **﴿كُونُوا حِجٰارَةً أَوْ حَدِيداً﴾**[[3]](#footnote-3) و امثال این‌ها می‌گفت امر در بعث و زجر به کار رفته است معنای حقیقی مراد است منتها داعی بعث حقیقی نیست بلکه داعی تاجیز است و سخریه است امتحان و امثال این‌ها است. اینجا هم باید گفت **﴿لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ﴾** سؤال نمی‌کند سؤال نباید بکند ولی این داعی اینکه می‌گوید سؤال نباید کرد این‌ها دواعی است.

این‌ها را ممکن است کسی بگوید آن وقت از استعمال لفظ در اکثر از معنا راحت تر می‌شود؛ یعنی در واقع می‌گوید لفظ در معنای خودش به کار رفته است منتها در شرایط عادی می‌گوییم داعی همان داعی این است که واقعاً سؤال نکن. اینجا چون آن معقول نیست دواعی دیگر ذیل این قابل جمع است و آیه ظرفیت معنایی جامعی پیدا می‌کند.

سؤال: می‌توانی سؤال بکنی ولی در این شرایط سؤال نکن

جواب: یعنی سؤال نکن آنجا که با داعی تردید است. سؤال نکن آنجا که برانگیخته از طلبکاری است.

سؤال: قرینه ‌این دواعی چیست؟

جواب: قرینه‌اش همان قرائنی که در قبل گفتیم خود معنا معقول است و هر کدام یک شاهدی در آیه و روایت دارد.

سؤال: محذورات هفتم و هشتم نباشد سؤال حکیمانه است یعنی خدا هم مأمور به پاسخ هست؟

جواب: سؤال هیچ مانعی ندارد و حق طرف هم هست که سؤال کند اما اینکه جواب داده بشود این الزامی برای خدا نیست.

سؤال: لغو می‌شود وقتی الزامی به پاسخ نباشد

جواب: نه همین که احتمال پاسخ دارد از نظر عقلایی صحیح است. احتمال می‌دهد که پاسخی بگیرد لذا طرح می‌کند ولی او الزامی به پاسخ ندارد.

# دلایل نفی حجیت تنقیح مناط

در بحث خودمان گفته شده بود **﴿لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ﴾ می‌**گوید نباید سؤال بکنید و این ملازمه دارد با اینکه این علت و حکمت‌هایی که شما حدس می‌زنید و استفاده می‌کنید نمی‌تواند مبنای تصمیمتان باشد در حکم و تعمیم و امثال این‌ها، یعنی تنقیح مناط اعتبار و حجیت ندارد

جواب این روشن شد هر یک از این معانی که گفته شد اگر اینجا مقصود باشد هیچ یک از این معانی ملازمه ندارد با اینکه اگر ما جوابی را از خدا دریافت کردیم که خودش تعمیم داد یا قطع و یقین داشتیم که فلسفه کار خدا این است ما آن را تعمیم ندهیم و بر اساس آن عمل نکنیم این آیه هرگز این را بیان نمی‌کند

اگر خدا به صراحت به شکل لفظی جواب داد یا ما قطع و اطمینان داشتیم حرمت شرب خمر اسکار است بگوییم تعمیم ندهید، اصلاً آیه با این بحث‌ها ارتباط ندارد و پاسخ این است.

این یک بحث بود که از این آیه نمی‌شود عدم اعتبار تنقیح مناط را استفاده کرد.

دومین دلیل برای نفی حجیت تنقیح مناط آورد و در کتاب هم آمده است در صفحه 204، روایت معتبره که در کافی وارد شده است.

سؤال: یک نکته به ذهن می‌رسد این است که **﴿لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ﴾** درباره این بحث نیست چون تنقیح مناط را با اشاراتی از روایات به دست می‌آورید در مورد قیاس شما یک چیز را بدون هیچ قرینه‌ای بگویید، بله ولی جایی که خود روایت بیان کرده است ...

جواب: فرض این است که روایت بیان نکرده است ممکن است قرینه لفظی نباشد و منطق حاکم بر آن قطع و یقین است وقتی قطع دارد مراد مولا برای او واضح است جایی که مراد را نتواند بشناسد و با حدس و گمان باشد بله این نمی‌شود اما جایی که می‌داند این است. قرائن همیشه لفظی نیست قرائن گاهی لبیه است و گاهی لفظیه است و گاهی جمع این لفظ و لُب است.

وجه دومی که می‌شود در اینجا ذکر کرد این است که این روایتی که در کافی آمده است این ما را منع می‌کند از مراجعه به تنقیح مناط یا به‌عبارت‌دیگر حجیت تنقیح مناط را برمی‌دارد؛ روایت این است: -این از سندهای کم واسطه است و به اصطلاح قرب الاسناد است از اسناد قریب است و معتبر هم هست- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى علیه‌السلام عَنِ الْقِيَاسِ فَقَالَ مَا لَكُمْ‏ وَ الْقِيَاسَ‏ إِنَّ اللَّهَ لَا يُسْأَلُ كَيْفَ أَحَلَّ وَ كَيْفَ حَرَّمَ»[[4]](#footnote-4). شما به قیاس مراجعه می‌کنید تعلیلی که آورده است این است «إِنَّ اللَّهَ لَا يُسْأَلُ كَيْفَ أَحَلَّ وَ كَيْفَ حَرَّمَ» از خدا نمی‌شود سؤال کرد که چرا و چگونه حلال کردی و چگونه حرام کردی یعنی شما نباید دنبال تحقیق از این مسئله بروی که «كَيْفَ أَحَلَّ وَ كَيْفَ حَرَّمَ» این در واقع هر چند ارجاع به آیه داده نشده است ولی روحش همان آیه هست «إِنَّ اللَّهَ لَا يُسْأَلُ كَيْفَ أَحَلَّ وَ كَيْفَ حَرَّمَ» جالب است آن مستدلی که از اخباری‌هاست و به این استدلال می‌کند مستدلی است که اشکالی نقضی به او وارد است اگر یادتان باشد گفتیم تعلیل عله لا تعمم و لا تخصص، بعضی از اخباری‌ها این نقل شده است. ولی در واقع خودشان در اینجا به علت تمسک می‌کنند. این استدلال که اینجا شده است «لَا يُسْأَلُ كَيْفَ أَحَلَّ وَ كَيْفَ حَرَّمَ» معنایش این است که سراغ سؤال کردن نروید و در نتیجه معنا این است اگر شما جوابی به دست آوردید جواب خدا نیست و حدس و گمان شماست و لذا نمی‌شود اعتماد کرد

بعضی از اخباری‌ها می‌گویند تنقیح مناط ملاک نیست به یکی از این دو بیان، یکی اینکه این هم ملاک منع از قیاس در این هم هست و یکی هم اینکه این خودش قیاس است اینکه شما با تنقیح مناط مواردی را به این مورد مصرح در روایت ملحق می‌کنید این قیاس است.

# نکته عام و کلی

یک دعوایی وجود دارد بین اخباری‌ها و لااقل گروهی از اخباری‌ها و جمع زیادی از اصولی‌ها. این دعوا سرایت کرده هم به تنقیح مناط و هم به الغاء خصوصیت و هم به فحوا و خصوصیت که در بحث بعدی می‌بیند و هم به علت و هم به مناسبات حکم و موضوع که بعد می‌گوییم؛ یعنی در همه این اسباب تعدیه حکم گروهی از اخباری‌ها می‌گویند اشکال دارد شما نمی‌توانید با تنقیح مناط چیزی را تعمیم بدهید نه با الغاء خصوصیت می‌توانید چیزی را تعمیم بدهید و حتی با علت نمی‌توانید تعمیم بدهید و چهارم؛ نمی‌توانید با اولویت و فحوا چیزی را تعمیم بدهید و پنجم همان مناسبات حکم و موضوع است.

با هیچ یک از این‌ها حتی با اولویت هم نمی‌توانید تعمیم بدهید بعضی از اخباری‌ها علت و فحوا را قبول دارند و بقیه را می‌گویند نمی‌شود

بنابراین اخباری‌ها به دو گروه تقسیم می‌شوند و بعضی می‌گویند با هیچ یک از این پنج راه تعمیم حکم درست نیست و بعضی علت و فحوا را قبول دارند و بقیه را قبول دارند و بعضی مقداری تنقیح مناط را قبول دارند البته اخباری‌هایی هستند که از این هم نرم‌تر هستند.

# مبنای گفتار اخباری‌ها

روح مسئله را می‌خواهم بگویم؛ مبنای این اخباری‌ها این است که همه این‌ها قیاس است یا به‌منزله القیاس است یا واژه قیاس این‌ها را می‌گیرد یا اگر واژه این‌ها را نگیرد این «لَا يُسْأَلُ كَيْفَ أَحَلَّ وَ كَيْفَ حَرَّمَ» و مناطی که در قیاس است این را می‌گیرد جالب این که خود اینجا یک نوع تنقیح مناط یا تمسک به علت می‌کند البته خیلی از آن‌ها می‌گویند این نوعی قیاس است و خود قیاس است.

اگر کسی بگوید قیاس نیست و مناط قیاس اینجا می‌آید این خودش را نقض می‌کند پارادوکس است و مگر اینکه آن کسانی که علیت را قبول دارند و بقیه را قبول ندارند می‌گویند علت اینجا ذکر شده است و آن‌ها را نفی می‌کند.

اما روح همه این بحث‌ها این اشکال است که می‌گوید این‌ها قیاس است اینکه امام می‌فرماید «إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْقِيَاس‏»[[5]](#footnote-5)، «لَا يُصَابُ بِالْعُقُول»‏[[6]](#footnote-6) و کذا و کذا، روایاتی که در باب قیاس آمده است ملاحظه کنید این‌ها می‌گویند این مصداق‌هایی که شما می‌گویید قیاس است این روایات قیاس در وسائل در ابواب قضاء و شهادات آمده است در مقدمات قضاء و شهادات روایات قیاس آمده است.

مرحوم آیت‌الله بروجردی در جلد اول جامع الاحادیث شیعه روایات قیاس را جمع‌آوری کرده است

این جان‌مایه حرف اخباری‌هاست که این‌ها همه قیاس است یا به‌منزله القیاس است و تکیه بر عقل خویش برای رسیدن به آن مصالح و مفاسد و تعمیم آن‌هاست.

همه جوابی که داده می‌شود یک کلمه است و آن این است که این‌ها از اساس با قیاس متفاوت است.

میز جوهری همه این‌ها این است که در اینجاها قطع و اطمینان است و مایز ما هم این است آنجا که حدس و گمان و ظنون باشد با آن نمی‌شود حکم را تعمیم داد و اگر به جایی رسیدیم به جایی که قطع داشتیم که اینجا ملاک اسکار است با تنقیح مناط با الغاء خصوصیت با مناسبات حکم و موضوع و با علتی که در دلیل آمده است و با فحوایی که وجود دارد یقین پیدا کردیم که این با این فرقی ندارد.

می‌گوید **﴿فَلاٰ تَقُلْ لَهُمٰا أُفٍّ﴾**[[7]](#footnote-7) آن قدر عرف این را واضح می‌بیند که می‌گوید سیلی به صورت زدن این بدتر از **﴿فَلاٰ تَقُلْ لَهُمٰا أُفٍّ﴾** است این هرگز قیاس نیست. مثالی زدیم که همه می‌فهمند این قیاس نیست بنابراین کل این پنج، شش تا را گروهی از اخباری‌ها می‌گویند قیاس یا به‌منزله القیاس است و مشمول آن ادله‌ای است که قیاس را منع می‌کند

پاسخ به همه این‌ها این یک کلمه است که روایات قیاس همه در جایگاهی است که افراد به سمت ظنون و تخیلات و این شکلی نروند. حدس و گمان‌هایی که امروزه حرف‌های روشنفکرانه زده می‌شود حدس می‌زند و گمان می‌کند و دلش می‌خواهد این‌جوری بشود می‌فرماید احتیاط بکن.

ولی اگر واقعاً یک نقطه قطعی و اطمینانی رسیدی این روایات آن را نمی‌گویند و کلاً این‌ها منصرف است و یا اصلاً واژه قیاس یعنی همین ظنیات و یا اگر واژه هم نگوییم کل این‌ها موردی که قطع نباشد انصراف دارد.

البته این روایات یک برد دیگری هم دارد و آن این است که به‌زودی به سمت قطع نروید چون گاهی انسان سریع بگوید اینجا روح عدالت هست و عدالت هم می‌گوید در عصر ما معنا ندارد که زن نصف [مرد، ارث] می‌برد به این سادگی نیست که قطع پیدا بکنید که از این احکام از ظاهر اولیه عبور کنید و سمت چیز دیگری بروید. این کل کلام این است.

اصولی می‌گوید من جاهایی را نشان می‌دهم که جای عقب رفتن ندارید. می‌گوید **﴿لاٰ تَقُلْ لَهُمٰا أُفٍّ﴾** حالا لا تضربهما را قطع دارم که مراد جدی آیه هست و آن را می‌گوید یا موارد الغاء خصوصیت که وجود داشت.

منتها راه رسیدن به قطع که از قیاس جدا بشویم یکی شواهد لفظی است یک وقت شواهد لُبی است و یک وقتی هم جمع شواهد لفظی و لُبی است مرز قیاس از این پنج شش تا همین یک کلمه قطع و اطمینان است

کل بحث این است و اشکالی که آن‌ها می‌کنند می‌گویند این قیاس شمول دارد و این موارد را می‌گیرد و ما می‌گوییم نه.

# بحث حجیت قطع

بحث بعدی این است که این قطع حجت است یا نیست. این همان بحث بین اصولی و اخباری است که آن‌ها بعضی گفته‌اند فرض کنیم بعضی جاها قطع ایجاد می‌شود ولی این قطع‌ها حجت نیست، قطع قطاع که می‌گویند با این بحث‌ها ارتباط دارد؛ یعنی به صرف بعضی شواهد قطع پیدا می‌کنید این قطع اعتبار ندارد و آن را اصولی می‌گوید حجیت قطع ذاتی است و کاری نمی‌شود کرد.

این مایز بین این دو تفکر این است که آن‌ها می‌گویند قیاس همه این‌ها را می‌گیرد و حتی اگر قطع هم باشد می‌گیرد و اصولی می‌گوید آن‌ها یا به مدلول لفظی یا با انصراف مربوط به غیر قطع هستند و دیگر اینکه قطع هر جا پیدا شد حجت است و این تمام تفاوت این است.

والسلام.

1. - سوره انبیاء، آیه 23. [↑](#footnote-ref-1)
2. - توحید صدوق، ص 397 [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره اسراء، آیه 50 [↑](#footnote-ref-3)
4. - کافی، ج 1، ص 57 [↑](#footnote-ref-4)
5. - کافی، ج 1، ص 57 [↑](#footnote-ref-5)
6. - کمال الدین و تمام النعمه، ج 1، ص 324 [↑](#footnote-ref-6)
7. - سوره اسراء، آیه 23 [↑](#footnote-ref-7)